

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تحليل برخی عبارات صحيحه دوم زواره

1- در دو قسمت از صحيحه دوم زواره اين تعبير آمده «ليس ينبغي لك أن تنقض اليقين بالشك أبداً» نقض يقين به شك به هيچ وجهی جايز و صحيح نيست. می خواهيم ببينيم آیا اين دو قسمت هر دو دلالت بر حجيت استصحاب دارد يا نه؟ در همين روايت سه احتمال مجموعاً داده شده:

احتمال اول اينكه از هر دو قسمت اين روايت حجيت استصحاب را استفاده می كنيم.

احتمال دوم اين است كه قسمت دوم روايت دلالت بر حجيت استصحاب دارد اما قسمت اولی دلالت بر قاعده يقين دارد.

احتمال سوم اين است كه اصلاً «ليس ينبغي لك أن تنقض اليقين بالشك أبداً» را نه بگوئيم مرتبط با استصحاب است و نه مرتبط با قاعده يقين، بلكه مرتبط با قاعده ای اجزاء است كه مرحوم شريف العلمای مازندرانی تحليل در اين روايت را حمل بر قاعده ای اجزاء امر ظاهري نسبت به امر واقعی کرده است، اين احتمالاتی است كه در اين روايت وجود دارد.

2- در سؤال سوم كه سائل می پرسد «إن ظننت أنه قد أصابه و لم أتيقن ذلك فنظرت فلم أر شيئاً ثم صليت فيه فرأيت فيه» مرحوم شيخ انصاری در رسائل و مرحوم آخوند گفته اند در اين «فرأيت فيه» دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول اين كه به معنای «علم داشتن» باشد. ظننت أنه قد أصابه من گمان كردم كه نجاست به لباس من إصابه کرده، نظر كردم ولی چیزی پيدا نكردم و نماز خواندم و بعد از نماز آن نجاست را ديدم يعنی علم پيدا كردم «علمت» كه آن نجاست ظنيّه قبل از نماز همان است، يعنی علمت كه اين نماز از اول در همين لباس نجس واقع شده است.

احتمال دوم اينكه به معنای «ديدن» باشد. الآن دارم نجاست را می بينم، احتمال می دهم كه اين نجاست از اول بوده و احتمال می دهم كه بعد از نماز اين نجاست واقع شده باشد. پس در اين كلمه ای فرأيت فيه اين دو احتمال هست.

3- در كلمات امام رضوان الله تعالى عليه، در مورد اين «فنظرت» دو احتمال آمده است: يك احتمال اينكه «فنظرت» و لم نعلم شيئاً احتمال ديگر «فنظرت فعلمت» علم پيدا كردم. يعنی نسبت به كلمه نظر كه در اين روايت است می توان گفت يك احتمال اين است كه از نظر ممكن است علم حاصل نشود و احتمال ديگر اين كه ممكن است علم حاصل شود. در نتيجه دو ضريدر دو

مجموعاً چهار احتمال در این روایت مطرح است.

در کلام شیخ انصاری اعلی الله مقامه الشریف در کتاب رسائل این دو احتمال که بگوئیم «نظر» گاهی اوقات منجر به علم است و گاهی اوقات هم علم حاصل نمی‌شود مطرح نشده و مفروض در کلام شیخ در کتاب رسائل این است که فنظرتُ فلم أرَ، چیزی را ندیدم، اما دیگر دلالت ندارد بر اینکه علم پیدا کردم به عدم نجاست، نظرتُ و لم أرَ شیئاً، یعنی مفروض در کلام شیخ در رسائل این است که نظر به معنای عدم العلم است. قبل از نماز نگاه کردم چیزی را پیدا نکردم ایستادم نماز خواندم و بعد از نماز رأیتُ فیه، رأیتُ احتمال اول یعنی الآن علم پیدا کردم این نجاست همان نجاست ظنیه قبل از صلاة است، در نتیجه علم پیدا کردم که تمام این نماز در این لباس نجس واقع شده. احتمال دوم این است که من چنین علمی را پیدا نکردم. احتمال می‌دهم نمازم با این لباس نجس بوده و احتمال می‌دهم که بعد از نماز این نجاست محقق شده است.

مرحوم شیخ در رسائل می‌فرماید احتمال اول با ظاهر روایت سازگار است چون وقتی می‌گوید صَلَّيْتُ فَرَأَيْتُ فیه، یعنی همان نجاست قبلی را بعداً دیدم که تمام نماز من با آن نجاست بوده. شیخ می‌فرماید این احتمال اول با ظاهر روایت سازگار است، اما دچار یک اشکال است. احتمال دوم این اشکالی که می‌خواهیم الآن بیان کنیم گرفتار آن اشکال نیست اما با ظاهر روایت سازگار نیست، حق هم با مرحوم شیخ است، یعنی ظاهر روایت این نیست که بگوئیم صَلَّيْتُ فَرَأَيْتُ، رأیتُ چون با «فاء» تفریعیه آمده، فَرَأَيْتُ یعنی رأیتُ همان نجاست سابق را، دیگر احتمال نمی‌دهم الآن این نجاست جدید باشد و بعد از نماز در این لباس محقق شده باشد. ظاهر روایت همین احتمال اولی است که مرحوم شیخ بیان کرده است.

اشکال مطرح از سوی شیخ انصاری

شیخ در رسائل می‌فرماید این احتمال اول گرفتار یک اشکال است و ایشان این اشکال را جواب نمی‌دهند، اشکال چیست؟ می‌فرماید اشکال این است که امام در جواب این سؤال فرمودند تَغَسَّلُ و لا تعید الصلاة، لباس را الآن بشوی، الآن که یقین پیدا کردی این نجس است باید بشویی اما آن نماز قبلیات را نمی‌خواهد اعاده کنی، سائل سؤال کرد «لم ذلک» چرا؟ یعنی سؤالش از این بود که چرا از یک طرف بشویم و از طرف دیگر نماز را اعاده نکنیم! یعنی عمده‌ی سؤال سائل روی این محور است که چرا این نماز نباید اعاده شود، من الآن علم دارم تمام نمازم با لباس نجس بوده. امام در جواب می‌فرماید «لأنک کنت علی یقین من طهارتک ثم شککت» تو یقین به طهارت خود داشتی، یعنی یقین قبل از ظنّ به اصابه. «ثم شککت» (که قبلاً معنا کردیم که شک یعنی ظنّ به اصابه) بعد شک پیدا کردی که آیا نجاستی اصابه کرده یا خیر؟ «فلیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک ابدأ» شیخ می‌فرماید این تعلیل با معلّل در این روایت سازگاری ندارد، معلّل عدم وجوب اعاده است در حالی که این تعلیل برای این است که تو چرا دخالت در نماز مشروع بوده؟ امام می‌فرماید چون «لأنک کنت علی یقین من طهارتک» این کنت علی یقین من طهارتک یعنی قبل از ظنّ اصابه «ثم شککت» بعد ظنّ به اصابه پیدا کردی (جلسه گذشته گفتیم این ظننت قرینه است بر اینکه این شککت شک به معنای اعم است یعنی عدم الیقین).

اینها به این معناست که برای تو جایز و مشروع بوده دخول در نماز، چرا؟ «کنت علی یقین قبل ظنّ الإصابة ثم ظننت بالإصابة» پس استصحاب داشتی، تو خودت استصحاب داشتی قبل از ورود در نماز و با طهارت استصحاب می‌توانی وارد در نماز شوی. در حالی که امام (ع) در این روایت در مقام عدم وجوب اعاده است. پس این تعلیل با عدم وجوب اعاده سازگاری ندارد بلکه با مشروعیت دخول در نماز سازگاری دارد، سائل می‌گوید چرا نمازی که من می‌دانم الآن تمام این نماز در لباس نجس بوده، چرا من نباید اعاده کنم؟ امام می‌فرماید «لأنک کنت علی یقین من طهارتک» این تعلیل با این معلّل سازگاری ندارد.

پس اشکال شیخ این است که این شخصی که الآن روی احتمال اول یقین دارد نمازی که خوانده با لباس نجس خوانده، حالا این آدم اگر بیاید اعاده کند، اگر آمد اعاده کرد نقض یقین به شک کرده؟ خیر، نقض یقین به یقین کرده، برای اینکه الآن فرض این

است بر حسب این احتمال یقین پیدا کرده است که نمازش با لباس نجس بوده، اگر آمد اعاده کند «هذا نقض اليقين باليقين» است «لا نقض اليقين بالشك»، پس لأتک کنت علی یقین من طهارتک فشککت، نمی‌تواند تعلیل برای این عدم وجوب اعاده باشد. پس تعلیل برای این است که دخول در نماز جایز می‌شود.

ظاهر عبارت شیخ در رسائل این است که شیخ می‌گوید این اشکال مفری از آن نیست. ما باشیم و عبارت شیخ در رسائل که آقایان حتماً مراجعه بفرمائید، از ظاهر عبارت شیخ در رسائل استفاده می‌شود که مفری از این اشکال نیست.

پاسخ اشکال شیخ انصاری از سوی آخوند خراسانی

مرحوم آخوند در کفایه می‌فرمایند این اشکال هیچ راهی برای تخلص ندارد الا این راهی که ما می‌خواهیم بیان کنیم، مرحوم آخوند می‌فرماید: این شخصی که قبل از نماز ظنّ به اصابه پیدا کرده می‌فرماید شرط برای ورود در نماز احرار طهارت است نه خود طهارت. احرار طهارت با استصحاب می‌شود، با قاعده می‌شود، یک لباسی است و شک می‌کند که آیا پاک است یا نجس؟ کل شیء لک طاهر را جاری می‌کند و با آن نماز می‌خواند که می‌شود احرار طهارت. طهارت واقعیّه نیست بلکه احرار طهارت است. استصحاب می‌گوید لأتک کنت علی یقین من طهارتک فشککت این اقتضا را دارد ولو بعد از اینکه نمازش تمام شد و یقین هم پیدا کرد که این نماز با لباس نجس بوده، امام می‌فرمایند تو استصحاب داشتی، استصحاب برای تو احرار می‌آورد، احرار الطهارة کافیست برای اینکه تو دیگر اعاده نکنی.

بعبارة أخرى مرحوم آخوند می‌فرمایند اگر ما شرط را خود طهارت واقعی بگیریم، سائل به امام عرض می‌کند بعد از نماز یقین پیدا کردم لباسم طهارت واقعی نداشته و واقعاً نجس بوده و باید اعاده شود. این لأتک کنت علی یقین دیگر فایده ندارد. مرحوم آخوند می‌فرماید شرط ورود در نماز طهارت واقعی نیست، احرار طهارت است. یعنی یک چیزی به شما بگوید ظاهراً طاهر است ولو استصحاب بگوید یا کلّ شیء لک طاهر بگوید. بحث ما در طهارت از حدّث نیست، طهارت از خبث است. در طهارت از خبث آخوند می‌فرماید آنچه شرطیت دارد طهارت واقعیّه نیست بلکه طهارت ظاهریّه است. طهارت ظاهریّه را با اصل یا با قاعده می‌شود احرار کرد. بعد بگوئیم امام می‌خواهد همین عدم وجوب اعاده را تعلیل بیاورد، امام می‌خواهد بفرماید چون تو احرار کردی طهارت را و با احرار طهارت وارد نماز شدی دیگر نباید اعاده کنی. استصحاب اقتضا دارد عدم اعاده را، چون استصحاب می‌گوید تو احرار طهارت کردی، وقتی احرار طهارت بشود دیگر نیازی به اعاده ندارد ولو اینکه بعد از نماز کشف از این بشود که در تمام نماز این لباس نجس بوده است. آخوند می‌فرماید امام اگر بفرماید تو باید بعد از کشف اعاده کنی این دلالت می‌کند بر اینکه در حال شروع نماز استصحاب حجّیت ندارد.

پس فرق شیخ و آخوند در این شد که شیخ مسئله را می‌آورد روی طهارت واقعیّه و بعد می‌فرماید این تعلیل به درد نمی‌خورد، آخوند مسئله را می‌آورد روی طهارت ظاهریّه، می‌فرماید چه چیز این طهارت ظاهریّه را درست می‌کند؟ به عبارت دیگر آخوند می‌گوید موضوع عدم وجوب اعاده طهارت ظاهریّه است، اگر طهارت ظاهریّه باشد اعاده واجب نیست و آنچه که این موضوع را درست می‌کند استصحاب است. پس این استصحاب لأتک کنت علی یقین من طهارتک فشککت، می‌تواند تعلیل عدم وجوب اعاده هم باشد. اگر ما موضوع را طهارت واقعیّه گرفتیم استصحاب نمی‌تواند طهارت واقعیّه را درست کند، استصحاب هم که نتوانست آن را درست کند، اگر نماز و لباس در طهارت واقعیّه نباشد باید اعاده شود. پس استصحاب نمی‌تواند تعلیل برای عدم وجوب اعاده بشود.

اشکال:

اینجا مستشکلی به آخوند اشکال می‌کند که شما اگر خود طهارت را شرط ندانی و احرار طهارت را شرط بدانی، دیگر نمی‌توانید

طهارت را استصحاب کنید، چرا؟ برای اینکه استصحاب یک اصل تعبّدی است و این اصل تعبّدی دایره‌اش در جایی است که مستصحب یا حکم شرعی باشد و یا موضوع برای حکم شرعی باشد، شما وقتی می‌گوئید خود طهارت واقعیّه شرط نیست، احراز طهارت شرط است پس چرا طهارت را استصحاب می‌کنید؟

جواب:

آخوند دو جواب می‌دهد؛

اولاً ما ولو می‌گوئیم طهارت، شرط نیست اما بیگانه از شرط هم نیست. طهارت در اینجا یک چیزی که مباین و بیگانه از شرط باشد نیست، بلکه شرط واقعی اقتضائی یک شرط واقعی اقتضایی است، می‌فرماید مقتضای جمع بین اطلاقات مثل اطلاقاتی که می‌گوید لا صلاة إلا بطهور (آن طهور منظور حدث است)، اطلاقاتی که می‌گوید لباس نمازگزار باید طاهر باشد، این است که بگوئیم طهارت یک شرط واقعی اقتضایی است، یعنی بحسب الواقع شرط است، به تعبیر دیگر آنچه که اقتضا دارد این است که خود طهارت شرط باشد، اما شارع آمده توسعه داده و می‌گوید احراز طهارت هم کافی است، وقتی می‌گوئیم احراز طهارت کافی است به این معنا نیست که طهارت واقعی نسبت به شرطیت برای نماز، بیگانه‌ی محض است. طهارت شرط واقعی اقتضائی منتهی ما می‌گوئیم با این ادله شارع آمده احرازش را هم کافی می‌داند.

ثانیاً همین که طهارت خودش از قیود شرط است کافی است، بالأخره ما می‌گوئیم احراز طهارت شرط است، این مجموعه شرط است که یک قیدش طهارت است، طهارت می‌شود از قیود شرط و استصحاب در آنچه که مربوط به شرط شرعی و شارع یا قیودش بشود جریان پیدا می‌کند. این یک اشکال و جوابی که مرحوم آخوند در اینجا بیان کردند.

اشکال:

یک اشکال دیگری هم ذکر می‌کنند، مستشکل در این اشکال دو تا مطلب را بیان می‌کند؛

مطلب اول می‌فرمایند ما قبول داریم طهارت از قیود شرط است و همین که آمدید گفتید اگر یک چیزی خودش شرط نیست اما از قیود شرط است این در استصحاب کفایت می‌کند. اما نتیجه‌ی این حرفتان این است که آنچه شرطیت دارد احراز طهارت است نه طهارت محرزهی بعد از نماز. یعنی اگر قبل از نماز این آدم طهارت را با استصحاب احراز کرد، اگر قبل از نماز استصحاب را جاری کرد و با استصحاب طهارت را احراز کرد این می‌تواند علّت برای عدم اعاده‌ی بعد از کشف خلاف هم بشود اما شما بعد از اینکه نماز تمام شده، بعد از اینکه کشف خلاف شده، به شما می‌گوئیم چرا اعاده واجب نیست؟ نمی‌گوئید لّأنّه احراز الطهارة، می‌گویید چون یک طهارت محرزّه وجود دارد در حالی که مقتضای کلام شما بعد از اینکه تمام حرفهای قبلی را بپذیرید، در اشکال قبلی گفتیم طهارت نه حکم شرعی است و نه موضوع برای حکم شرعی است، نباید بر آن استصحاب جاری شود، این حرف را پس می‌گیریم. گفتیم طهارت از قیود شرط است، استصحاب در قیود شرط جریان پیدا می‌کند قبول می‌کنیم، اما اگر استصحاب در قیود شرط جریان پیدا کند نتیجه این می‌شود آنچه که علّت برای عدم وجود اعاده بعد از کشف وجود خلاف است این است که این آدم قبلاً طهارت را احراز کرده قبل از شروع در نماز، در حالی که شما این را نمی‌خواهید نتیجه بگیرید بلکه بگوئید بعد از نماز، بعد از دیدن خون بعد از کشف خلاف، بعد از اینکه علم پیدا کرد همه‌ی لباسش در حال نماز نجس بوده، اما یک طهارت استصحابیه دارد واقعاً، که این به درد نمی‌خورد، این نمی‌تواند علّت برای عدم وجود اعاده باشد.

مطلب دوم اینکه می‌گوید جناب آخوند ما باشیم و ظاهر این تعلیل، لّأنّک کنت علی یقین من طهارتک، ظهور در این دارد که خود طهارت علّت و شرط است نه احراز آن، چون می‌گوید لّأنّک کنت علی یقین، یعنی خود طهارت شرطیت دارد نه

استصحاب طهارت.

جواب:

مرحوم آخوند در جواب می‌فرمایند:

اولاً ما قبول داریم مقتضای تعلیل و ظاهر این روایت این است که آنچه شرطیت دارد طهارت واقعیّه است نه احراز طهارت، لکنّ التعلیل إنما هو بلحاظها قبل انکشاف الحال لنکته التنبيه على حجّية الاستصحاب، می‌فرماید تعلیل به لحاظ بعد انکشاف الحال نیست، می‌گوئیم الآن بعد انکشاف الحال مطرح است، به لحاظ قبل از انکشاف حال است برای اینکه بگویند استصحاب حجّیت دارد.

ثانیاً تعلیل مستلزم این است که آنچه مُجَدی و نافع بعد از انکشاف است استصحاب باشد نه خود طهارت واقعیّه.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين